**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030210**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

در کتاب‌های لغت از قدیم دو معنا برای امر ذکر شده، یکی امر واحد امور یکی امر ضد نهی و مصدر اَمَرْتُ. یکی از مصادیق دیگری که من ذکر نکردم، من این کتاب المعجم فی فقه اللغة القرآن و سرّ بلاغته را نگاه می‌کردم این کتاب‌های لغوی و تفسیری و اینها را، تمام عبارت‌هایش را به یک نظم و ترتیب مجموعا خوبی ارائه کرده، این است که الآن براساس این من آدرس می‌دهم. یکی از لغویونی که این دو معنا را برای امر ذکر کرده ابن سکیت هست، ابن سکیت می‌گوید الامر من الامور و الامر مصدر امرتُ امراً. مادرۀ أَمَرَ در المعجم فی فقه اللغة القرآن، جلد سوم است، دیگر جلدش را نمی‌گویم فقط صفحه‌اش را می‌گویم، این صفحۀ ۱۰۶ ذکر کرده. ولی یک تمایلی هست برای اینکه معانی مختلف این امر را یک جوری به هم مرتبط کنند، یکی کنند. عرض کردم از کسانی که به یک معنا اصلا اصل کارش این هست که معانی مختلف را دقت کند اینها یک معنایند یا چند معناست، ابن فارِس هست در معجم مقاییس اللغة. ابن فارس در معجم مقاییس اللغة هم برای امر و مشتقاتش، در خصوص امر ۵ تا اصل ذکر کرده، که یکی‌اش الواحد من الامور، یکی‌اش امر ضد نهی، یکی‌اش نماء و برکت، یکی‌اش مَعْلم یعنی پرچم و نشانه، امارۀ شیء از آن معناست، یکی هم عجب. شیءً اِمران می‌گوید شییءً عجیبا. اِمر به معنای شیء عجیب. ولی یک تمایلی وجود دارد که این معانی مختلف را به یک معنا بازگشت داده بشود. یکی از این تمایلات روشن در عبارتی هست از شیخ طوسی در تبیان، اینجا از شیخ طوسی نقل می‌کند. من نمی‌دانم این عبارت مال خود شیخ طوسی هست یا مال منابع شیخ طوسی که در اختیار ما نیست. یکی از منابع شیخ طوسی که چاپ نشده ولی ظاهرا شیخ طوسی ازش خیلی اخذ کرده کتاب مصابیح هست مال وزیر مغربی، به صورت خیلی محدودی چون پایان نامۀ یک بنده خدایی بوده در حد آن پایان نامه‌ای، یک چاپ رسمی آنچنانی نیست، در کتابخانۀ آقای سبحانی آنجا دیدم ولی ظاهرا یک چاپ رسمی آنچنانی نیست، این است که چاپ به یک معنا شاید حساب نشود. شبیه فرض کنید درس‌های حج حاج آقا، اینهایی که جزوه جزوه، گاهی پایان نامه‌ها را در حد مثلا ۲۰، ۳۰ تا ۱۰۰ تا تکثیر، اینجوری تکثیر شده ولی ظاهرا به صورت چاپ پاکیزه چاپ نشده. این را آقای دکتر کریمی نیا مشغول کار این کتاب بود، حالا نمی‌دانم به کجا رسانده، چون کارهای دیگری را هم در کنار این کار شروع کرد و خیلی زحمت کشیده. من از ایشان شنیدم می‌گفت خیلی جاها پیداست که شیخ طوسی از وزیر مغربی گرفته. مواردی که صریحا ذکر کرده در تبیان من سابقا در یکی از مقالاتم همۀ موارد را جمع کرده بودم و آورده بودم، ولی از ایشان شنیدم که خیلی موارد دیگری هم هست که تصریح نکرده ولی پیداست که از او گرفته. حالا اینها هم مربوط به آن است، چون تیپش یک مقداری به نظر من با تیپ شیخ طوسی تفاوت دارد، شیخ طوسی نوعا وارد اینجور ریزه کاری‌ها نمی‌شود مگر اصلش از دیگری باشد. به هر حال معانی مختلفی که مثلا در ابن فارس آنها را از اصول مختلف گرفته شیخ طوسی اینها را هی می‌خواهد یک جوری به یک معنای واحد برگرداند و آن هم طلب و امر و فرمان هست. مثلا ببینید ایشان می‌گوید الاِمر مأخوذ من الامر لانه فاسد الذی یحتاج ان یومر بترکه الی الصلاح. امرا که به معنای چیز منکر، حالا بعضی‌ها عجیب می‌گویند بعضی‌ها منکر می‌گویند، ایشان منکر بودن را به معنای این گرفته اِمر یعنی آن چیزی که باید ترکش کرد یعنی یحتاج ان یومر بترکه الی الصلاح. ببینید خیلی تکلف در این تفسیرات هست برای معنا کردن. حالا یک چیز دیگری هست که رجل اِمَّر آن درست است، در کتب لغتی هم از قدیم از همین ریشه گرفته شده. رجل اِمَّر می‌گوید آن کسی است که همه‌اش دستور می‌خواهد، مستقیم خودش کار نمی‌کند، همه‌اش می‌گوید یکی باید دستور بدهد که این کار را بکند، اذا کان ضعیف الرأی لأنّه یحتاج أن یومر حتی یقوی رأیه، این در کتب لغت هم از همین مادۀ امر گرفته شده. آن چیزی که عجیب هست این هست و منه آمر القوم اذا کثروا حتی احتاجوا الی من یامرهم و ینهاهم. یکی از معانی اَمَرَ یکی از اصول اَمَرَ کثرت و نُمُوّ و برکت است. این را هم ایشان می‌خواهد برگرداند به همین معنای طلب و امثال اینها. می‌گوید آمر القوم اذا کثروا. این آمر یا اَمِرَ حتما لازم نیست فاعلش قوم باشد، در کتاب‌های لغتی اَمَرَ الشیء اذا کَثُر. این عبارتی هست که، کتاب العین این است، امر الشیء ای کثروا، فاعلش لازم نیست قوم باشد که بگوییم کثرت مساوق این هست که زیاد شدند یک کسی می‌خواهد اینها را امرشان کند، امر و نهی کند امثال اینها.

**شاگرد:** در آیۀ «وَ إِذا أَرَدْنا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنا مُتْرَفيها» یکی از قرائات آمرنا

**استاد:** آمرنا هست یعنی کثّرنا، کثرنا مترفیها. حالا آن ممکن است بگوییم کثّرنا مترفیها یعنی گروهی قرارشان بدهیم زیادشان کردیم، وقتی زیاد شدند آمر می‌خواهند، یک رئیس می‌خواهند. می‌خواهم بگویم فاعل اَمِرَ لازم نیست انسان باشد تا بگوییم رئیس می‌خواهد. رئیس در مورد انسان‌هاست، امیر می‌خواهد، آمر می‌خواهد امثال اینها. امر الشیء ای کثر، کتاب العین در مورد اشیاء را امر الشیء آن کثر به چه اعتبار به امر مربوط است؟ اگر انسانی باشد خب آن حالا یک جوری توجیه بکنیم. امرتُ بالتخفیف، این ابو عمر شیبانی دارد لا یقال امرتُ بالتخصیص فی معنا کثَّرتُ انما یقال اَمَّرتُ و آمرتُ. کثّرتُ نیست ولی أَمِرَ به معنای کَثُر است.

**شاگرد:** یک عبارتی هست می‌گویند أَمِرَ أمْرُ ابن ابی کبشه، یعنی عزُمَ

**استاد:** عَزُمَ بله.

**شاگرد:** المحیط فی اللغة هم تصریح به حرف شما دارد، می‌گوید امر الشیء و القوم کَثُرْ

**استاد:** هم شیء دارد هم قوم دارد، در مورد قوم هم به کار برده می‌شود ولی اختصاص به قوم ندارد. اینها آن تمایل وحدت‌سازی، ایجاد الاتحاد، یک همچین تمایلی باعث می‌شود که اینها را این شکلی توجیه بشود. و منه الامر من الامور ای الشأن الذی من شأنه ای یومر فیه و لهذا لم یکن کلّ شیءٍ امراً. این کلامی که مرحوم، حالا مرحوم اصفهانی امر را به معنای آن چیزی که من شأنه ان یکون مرادا لله تعالی آنها دارد آن خب خیلی دور از آبادی است، عرض کردم اصلا امر واحد امور لازم نیست طرف اعتقاد به خدا داشته باشد، پیغمبر داشته باشد یا آن هم که اعتقاد داشته باشد موقعی که کلمۀ امر را به کار می‌برد به لحاظ آن اعتقاد اینها خیلی دور از آبادی است ولی این حالا باز یک کمی کلام شیخ طوسی روشن‌تر هست. البته یک معنایی من به ذهنم می‌رسید ممکن است شخصی مثلا بگوید امر که واحد امور هست به اعتبار ابتداءً به اعتبار اینکه خداوند اراده‌اش تعلق گرفته امر الهی متوجه او بوده به کار رفته بعد کم کم آن ریشه‌اش فراموش شده، یعنی وضع تعیّنی ما قائل بشویم آن احتمالش هست کما اینکه از بعضی عبارت‌هایی که الآن می‌خوانم عبارت‌ها همین معنا استفاده می‌شود که اینها نمی‌خواهند بگویند امر به معنای امور واحد امور و امر به معنای طلب الآن یک معنا هستند، می‌گویند امر به معنای واحد امور از آن یکی اخذ شده، یعنی وضع تعیینی مستقل اینها ندارند، وضع تعیّنی از آن به این معنا. حالا آن درست یا نادرست بالأخره یک چیزی هست که می‌شود انسان رویش فکر کرد، ولی اینکه الآن بالفعل کلمۀ امر واحد امور را که شما به کار می‌برید این به اعتبار اینکه خدایی هست و خدا امر می‌کند و این مأمور به خداست، اینها چیزهایی هست که خیلی، حالا عبارت غیر از شیخ طوسی، بعد از شیخ طوسی زمخشری هست که آن هم، عبارت شیخ طوسی آنجا در صفحۀ ۱۰۹ ذکر شده. زمخشری صفحۀ ۱۱۶ ذکر شده عبارت زمخشری هم این است می‌گوید، عبارت زمخشری با همان معنایی که عرض کردم سازگار است، عبارتش را می‌خوانم، ایشان بعد از اینکه امر تفسیر می‌کند به طلب الفعل ممن هو دونک و بعثه علیه، می‌گوید و به سمِّیَ الامر الذی هو واحد الامور لأنّ الداع الذی یدعو الیه من یتولّاه شبّه بآمر یأمره به فقیل له امرٌ تسمیة للمفعول به بالمصدر کأنّه مأمور به کما قیل له شأن و شأن الطلب و القصد. این معنایش این است که یک معنای جدیدی است ولی این معنای جدید از آن معنای قبلی گرفته شده، دو تا معنای مستقل از هم نیستند. این باز یک حرفی. این صفحۀ ۱۱۶ آقای زمخشری بود.

عبارت ابو حیّان هم اشاره همین نکته در ضمنش دارد همان عبارت زمخشری را نقل کرده. ولی جالب اینجاست که عبارتی که ابو حیّان عن زمخشری نقل کرده یک کلمۀ لا اضافه دارد، اینجا اینجوری است، و به سمّی الامر الذی هو واحد الامور لأنّ الداع الذی یدعو الیه من یتولّاه شبّه بآمر یأمره به. کأنّ این شیء خارجی آن مثلا، امر به واحد امور را به معنای، امر به معنای افعال گرفته، می‌گوید آن فعل به اعتبار اینکه یک کسی کأنّ بهش امر می‌کند در این فعل. داع الذی یدعوا الیه من یتولّاه شبّه بآمر یأمره به فقیل له امر تسمیة للمفعول به بالمصدر. این در چیز اینجوری دارد، عبارت ابو حیّان لأنّ داع الذی یدعوا الیه من لا یتولّاه، یک لا اینجا اضافه دارد، این لایش هم زائد است. می‌خواهد بگوید که آن چیزی که سبب می‌شود که این فعل خارجی تحقق پیدا کند کسی هست آن مولایی هست که من او را مولای خودم قرار دادم، می‌گوید فعل‌های من به اعتبار این هست که یعنی مأمور به من، خدا نسبت به من امری کرده امر خدا باعث می‌شود من فلان فعل را انجام بدهم، این فعل به اعتبار اینکه مأمور به الهی هست و من به خاطر خدا دارم انجامش می‌دهم بهش امر گفته می‌شوم یعنی مأمور به. این لایش در عبارتی که ابو حیان نقل می‌کند چیز هست. قالوا فیه هم در همینجا همین عبارت را آورده، این آدرس یک اضافه‌ای دارد، آن هم باز عبارت گرفته از همین زمخشری هست ولی یک کمی با تغییر، می‌گوید الامر القول الطالب للفعل مع علوٍّ الا المعتبر منزله او استعلاءٍ عند ابی الحسین. بعد اشکال می‌کند به اینها، حالا من بعدا در مورد آن اشکال صحبت می‌کنم، این اشکالی هست که در بحث علو و استعلاء ما داریم. می‌گوید و یستدعهما ظاهر قوله تعالی حکایة عن فرعون فما ذا تأمرون و یطلق بالتکلم علی الصیغة و علی نفسها. و هذا هو الامر الطلبی و قد نقل الی الامر الذی یصدر عن الشخص. این امر به معنای فعل گرفته، فعلی که از شخص صادر می‌شود. لأنه یصدر عن داعیة تشبه الامر فکأنّه مأمور به. این اینجوری معنا کرده، می‌گوید انسان یک انگیزۀ درونی دارد، این انگیزۀ درونی هست که من را به انجام کار وادار می‌کند، کأنّه مأمور به این کار. أو لأنّه من شأنه أن یؤمر به. این فعل چون صلاحیت امر، مأمور به واقع شدن دارد بهش امر گفتند، کما سُمّی الخطب و الحال مع عزیمة شأناً و هو مصدر فی الاصل بمعنی الغسل و سمّی به ذلک لأن من شأنه أن یقصد. اصل این از زمخشری گرفته ولی مطلبش جور دیگری بیان کرده.

**شاگرد:** طبرسی هم همان عبارت زمخشری را می‌خواند من یتولاه را دیگر حذف کرده

**استاد:** جواب که خلاصه چیز است دیگر، عمدۀ جوامع کشاف است، جوامع جامه را ولو ایشان مقدمه‌اش می‌گوید من از هر دو کتاب مجمع البیان و کشاف آوردم ولی حجم مواردی که از مجمع البیان آورده خیلی کم هست مگر در مواردی که مسائل عقیدتی و امثال اینها باشد که کشاف دیگر به خاکی زده آن موارد را ایشان از مجمع البیان استفاده کرده. و الا نوع موارد اصلی‌اش را، البته ایشان در مقدمه هم یک مطلبی را اشاره کرده می‌گوید من از الفاظ کشاف استفاده می‌کنم، می‌گوید چون الفاظش شیرین است لأنّ فی الفاظه حلاوة، خلاصه خیلی از الفاظ کشاف خوشش آمده، زمخشری می‌بخشید. زمخشری می‌گوید از الفاظش خیلی خوشم آمده این است که سعی می‌کنم از همان الفاظ به کار ببرم.

مرحوم علامۀ طباطبایی هم یک بحث‌هایی در مورد امر دارند که حالا من وارد نمی‌شوم. یک مقداری به نظر من خیلی از اینها اجتهادات بی دلیل است، اینکه حالا وحدت بیافرینیم تمام اینها را که می‌خواهم بگویم فقط کلام مرحوم علامۀ طباطبایی نیست، کلام مرحوم علامۀ طباطبایی هم در این چارچوب می‌گنجد، یک مقداری یک سری بحث‌ها لغوی براساس یک سری استنباطاتی که خیلی هم حرف‌های ممکن است خوبی هم باشد فی نفسه ولی شاهدی بر اینکه آن کسانی که این الفاظ را به کار بردند و خداوند سبحان که به کار برده‌اند یا روایات به این ملاحظاتی که ایشان دارند هست هیچ شاهدی ذکر نمی‌کنند مطلب را ذکر می‌کنند و از اوّل تا آخر پیش می‌روند. دیگر من وارد آن بحث‌ها نمی‌شوم، این این نکته.

ما عرض کردیم به نظر می‌رسد اینکه امر واحد امور هست با امری که به معنای حالا طلب و دستور و فلان و آنها هست دو معنا هستند بالوجدان واضح است، اینها دو تا معنای مختلف هستند، ولی یک سری استدلالاتی برای تعدد شده که این استدلالات را دیدم آقای شهیدی هم مفصل وارد شدند و مورد بحث قرار دادند، خوب است بحث‌های آقای شهیدی من دیدم خیلی از نکاتی که من به ذهنم رسیده بود دقیقا آقای شهیدی همان نکات را مطرح کردند، مثلا همینجا این نکته را هم ایشان دارند که اگر مرادتان این هست که امر به معنای طلب و امر به معنای واحد امور اینها بالفعل یک معنا هستند این درست نیست، ولی اینکه یکی از دیگری گرفته شده باشد این امکان دارد، این مطلب را دارند که عرض کردم در کلمات مدعیان وحدت هر دو جورش هست، هر دو عبارت، ظاهر عبارت شیخ طوسی این هست که اینها هر دو یکی‌اند ولی ظاهر عبارت زمخشری و من تبع‌اش که آلوسی باشد این هست که معنای امر واحد الامور از امر به معنای طلب گرفته شده. اینجا یک نکته‌ای عرض بکنم، یکی از استدلالاتی که در مورد این هست که امر دو معنا دارد تعدد جمع بود، گفتند امر واحد امور جمعش امور است، امر به معنای طلب جمعش اوامر است. اینجا اشکالاتی به این مطرح شده، اشکالات مرحوم حاج شیخ محمد حسین که در جلسۀ گفتیم آنها وارد نیست ولی یک اشکال دیگری اینجا، اشکال جدیدی هست که ظاهرا از آقای سیستانی هست، این سادة الاعلام را آقای شهیدی در مورد آقای سیستانی به کار می‌برد، و ثالثة اشکال سوم بما حکی عن بعض ثابة الاعلام دام ظله من ان هذا الشاهد یبتنی علی ان یکون الاوامر جمع الامر مع انها جمع الآمره حیث اجمع علماء الادب علی انه لا یجمع المصدر علی فواعل و قد ذکر بعض اهل اللغة کالازهری ان الامر ضد النهی واحد الامور. این اشتباه است، این همان اشتباهی هست که در تاج العروس شده و این یک تحریفی رخ داده، در تاج العروس از استادش مطلبی نقل می‌کند عبارت تهذیب اللغة را اشتباه کرده، ایشان الامر ضد النهی و الامر واحد الامور. یک کلمۀ امر اینجا افتاده. الامر ضد النهی و الامر واحد الامور، یک کلمۀ امر اضافه دارد، تصریح دارد که اینها دو تایند و این اشتباهی هست که ازهری، این نکته را هم عرض بکنم که آقای سیستانی در بعضی بحث‌ها در لا ضرر، قاعدۀ لا ضررشان یک نکته‌ای را متعرض می‌شوند که می‌گویند که نقل قول‌های شیخ طوسی گاهی اوقات با واسطه است گاهی اوقات بی واسطه و شواهدی را اینجا ذکر می‌کنند. اینجا هم خود آقای سیستانی نقل قولش با واسطه است، واسطه را ذکر نکرده ولی نقل قول مال تاج العروس است، از تاج العروس ذکر کرده بدون اینکه واسطۀ، من اتفاقا یک مقاله‌ای در تقریب، یک مقداری بررسی کلام آقای سیستانی دیدم یکی از مقالاتم نوشته بودم اینجا هم به آن نکته فی الجمله اشاره کرده بودم که در همین نقلی که آقای سیستانی هم دارد اخذ به توسط رخ داده. یک نکته‌ای ایشان ذکر کرده بود یک استدلالی کرده گفتم این استدلال با واسطه است، مستقیم نیست، توضیح دادم آنجا که این استدلال، علتش هم اینکه اشتباه رخ داده. یکی از مواردی که نقل با واسطه کشف می‌شود اشتباهات است. کسی که نقل می‌کند نقلی که اشتباه است، می‌بینیم اشتباه یک کسی قبلا اشتباه کرده، آن اشتباه به بعدی سرایت کرده و الا اگر آقای سیستانی مستقیم مراجعه می‌کردند به تهذیب اللغة ازهری این اشتباه را نمی‌کردند، این اشتباه مال تاج العروس هست که این اشتباه شده.

**شاگرد:** به یک احتمال ضعیفی هم ؟؟؟ اشتباه است

**استاد:** نه، این اصلا عبارت پیداست که این، اینکه اوامر جمع امر نیست این ادامه‌اش هم در همان بحث است و بعدش اینکه دو تا نکته دارد. می‌گوید اوامر جمع امر نیست آن چیزی که دارد هیچ کسی نگفته چی، اینها عبارت‌ها اصلا مضمون مضمون مطلبی هست که تاج العروس از استادش نقل می‌کند.

**شاگرد:** علاوه بر اینکه عبارت تهذیب اللغة از لیث است و مراجعه می‌کنیم به العین همان

**استاد:** بله عرض کردم اصلش مال لیث هست البته لیث یک قدری عبارتش فرق دارد، عبارت موجود یعنی کتاب العین می‌گوید الامر من امور الناس، این کلمۀ من امور الناس هم دارد.

**شاگرد:** بله ولی اینکه دوتاست

**استاد:** آره این دو تا بودنش هر دویش از آن جهت مشترک هستند، از این جهت مثل هم، من الامور نیست، ولی در هر دوشان کلمۀ امر تکرار شده، هم در کتاب العین تکرار شده هم در تهذیب اللغة. این فکر می‌کنم آن بنده خدایی که چیز کرده به حافظه‌اش اعتماد کرده، یک موقعی سریع دیده می‌رود حفظ کرده بوده و این آدم گاهی اوقات یک مطلب حفظ می‌کند در ذهنش هست که حالا در پرانتز یک نکته‌ای را، نکتۀ خارجی را بگویم جالب است من یک موقعی خدا رحمت کند مرحوم آقای روحانی را، هنوز معمم نبودم ایشان فروع علم اجمالی می‌گفت ماه رمضان یک اشکال به ایشان کردند یک تقریبی داشت در یک چیزی گفتم این مبتنی بر این هست که ما قاعدۀ فراغ را اماره ندانیم و الا اگر قاعدۀ فراغ را اماره بدانیم این نتیجه‌گیری که شما در این بحث می‌کنید باید یک جور دیگری مشی کرد چون مثبتاتش حجت می‌شود، مثبتاتش حجت شد این یک علم اجمالی ایجاد می‌شود و یک تقریبی را خواستم ذکر کنم. ایشان به من گفتش که کفایه خواندی؟ گفتم نه، گفت خب کفایه نخواندی من هنوز به این قسمت، داشتم کفایه می‌خواندم، این قسمت‌هایش نرسیده بودم، گفتش که خب کفایه نخواندی این مطلب اشکال ندارد که این حرف‌ها را بگویی، صاحب کفایه در کفایه اشاره دارد که لازمۀ اماریت اماره این نیست که مثبتاتش حجت باشد. همین مطلب را ایشان بعدا دیدم در منتقی الاصول هم دارد، و جالب اینجاست که هر دویش اشتباه است، مرحوم آخوند تصریح می‌کند که لازمۀ اماریت اماره این هست که مثبتاتش حجت باشد، این مطلب آقای خویی است. ایشان پیداست از اوّل مطلب مرحوم صاحب کفایه را اشتباه حفظ کرده موقعی که منتهی را هم درس می‌داده که آن نوشته بوده از حفظ مطالب کفایه را بیان کرده، اصلا به کفایه مراجعه نکرده. آقای روحانی به کفایه خیلی مسلط بودند، آن کسانی که به یک کتاب مسلط‌اند اگر اشتباه حفظ شده باشند مطلب خیلی خراب می‌شود، این هم همینجور بود ایشان پیداست از قدیم یک مطلبی اشتباه در ذهنشان رفته و چون براساس حافظه آن موقع که می‌خواستند درس مثبتات و اماره و امثال اینها را بیان کنند دیگر مراجعه نکردند ولی تصریح است، هم در کفایه تصریح مرحوم آخوند می‌کند هم در حاشیۀ تعلیقۀ چیز تصریح می‌کند، توضیحاتی دارد حالا من در آن بحث‌ها مفصل بهش پرداختم. این هم یکی از معضلات اعتماد به حافظه است، آدم‌های خوش حافظه اعتماد به حافظه می‌کنند. حاج آقا می‌فرمودند که مرحوم آسید حسن صدر در این تأسیس الشیعه‌شان اشتباهات تتبعی خیلی دارند، در همین اجازه مرحوم آسید حسن صدر به حاج شیخ آقا بزرگ دادند که این اجازه را حاج آقا حاشیه‌هایی بهش زدند که اخیرا به حاشیۀ حاج آقا چاپ شده و اینکه قبل از اینکه چاپ شده حاشیه‌هایش را که دادند به من دادند و من نگاه کنم که اگر مثلا نکته‌ای هست خدمتشان عرض کنم. پیداست که به حافظه چون اعتماد کردند یک سری اشتباهات عجیب و غریب در این هست به خاطر همین اعتماد به حافظه. آسید حسن صدر خیلی آدم پر حافظه و مطلعی بوده و این مسائل هست. این هم فکر می‌کنم اینکه امر، این عبارت تهذیب اللغة را هم آن بنده خدایی که در تاج العروس آن مطالب را مطرح می‌کند به حافظه‌اش اعتماد کرده و الا آن پیداست شخصی هست که اهل تتبع است می‌گوید تمام کتاب‌های لغت را هم بررسی کردم فلان کتاب لغت اینجوری است، اصلا بحث‌هایی که دارد بحث پیداست آدم اهل فنی است، خود زبیدی هم بهش اعتماد می کند پیداست استاد برجسته‌ای است. و الا مطلب، مطلب درستی نیست، نه ولی نکته‌ای که هست حالا این بحث اینکه امر جمعش نمی‌تواند اوامر باشد این بلکه جمع آمر است این را طبق قاعده همینجور است چون عزم السائل بر فواعل جمع بسته می‌شود، مثل مثلا باکیه بواکی، نادبه نوادب و امثال اینها، عزم السائل بر فواعل جمع بسته می‌شود. ولی اینکه آمر این اوامر جمع آمره هست من جایی تصریحی ندیدم، آقای شهیدی اینجا یک اشکالی را مطرح کردند به این کلام آقای سیستانی این هست، ایشان می‌گویند که کما لا یتم جواب الثالث حیث یکون الاوامر جمع الآمره خلاف الظاهر فانه لیس المتبادر من مثل قوله علیه السلام خالفتُ بعض اوامرک انی خالفتُ بعض سیاق امرک فالظاهر ان الاوامر جمع الامر و ان کان خلاف القیاس کما ان النواهی جمع النهی. اینجا آقای شهیدی نکته را به نظرم نگرفته، یک مطلبی اشاره‌ای در اینکه اوامر جمع چی است در مصباح المنیر فیومی بود که عبارتش را دیروز خواندیم. در مصباح المنیر فیومی می‌گوید که آمره مصدر است به معنای اسم مفعول جمعش اوامر شده، بنابراین بحث سر این است حالا من یکی دو تا توضیح در مورد این کلام فیومی بدهم، یکی اینکه در لغت بعضی‌ها تصریح کردند که یکی از مصادر امر یأمره آمره است، در المحکم این مطلب هست، در قاموس المحیط هست که عبارت قاموس المحیط را در اینجا آورده.

**شاگرد:** سید علی خان مدنی در الطراز الاول دارد که اوامر جمع آمره علی قائله مصدرا فی المعنی کالوادیة و الکاذبة

**استاد:** احسنت آن که دیگر تصریح است. در صفحۀ ۱۱۲، این المعجم. می‌گوید الامر ضد النهی کالامار و الایمار بکسبهما و الآمرة علی فاعله. متأسفانه این آمره را در این چاپ سطر جدا قرار داده، آمره ادامۀ آن است، الامر ضد النهی کالامار و الایمار بکسرما و الآمره، آمره هم این می‌گوید امر و اِمار و ایمار و آمره بر وزن فاعله همۀ اینها مصدر هستند، امره و به. حالا امره چه به اصطلاح با باء متعدی بشود یا بدون باء متعدی بشود مراد این هست. یک نکته‌ای هم اینجا عرض بکنم آن این است که آن دستوری که صادر می‌شود آن دستور را گاهی اوقات بعد از حذف باء به کار می‌بریم، مثلا ما می‌گوییم اطع امری الذی امرتک به. مثلا همین خالفتُ بعض اوامره که در دعای کمیل وارد شده می‌توانیم اینجور بگوییم خالفتُ بعض اوامر کاللتی امرتنی بها، یعنی آن اوامر را ما می‌توانیم متعلق باء قرار بدهیم، اینکه اینها می‌گویند آمره مصدر به معنای مفعول است به اعتبار این است که اوامر را می‌گویند اوامر آن دستوری هست که یأمر الآمر المأمور بهذه الاوامر. در واقع مصدر به معنای مفعول گرفتن یعنی به این معنا، به این اعتبار. کما اینکه نواهی هم ناحیه به معنای منهی عنها، یعنی الفعل الذی، گاهی اوقات ما بعضی از بای حرف جر آن فعل ذکر می‌کنیم می‌گوییم امرته بالصلاة و نهیت عن شرب الخمر. گاهی بعد از آن امرته بامر و نهیتُه، البته نهیتُ که با باء متعدی نمی‌شود و امرتُه. امرتُهُ بامر آن امر همین هست که در این بحث می‌گوید آمر به معنای مفعول به کار رفته آن مفعول یعنی آن چیزی که بعد از بای حرف جر قرار گرفته، من اینجور می‌خواهم مطلب را بگویم اوّلا یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، اوامر که جمع آمره گرفته شده استدلالی ممکن است اینجوری ما بگوییم، اصل مطلبی که آقایان دارند را ممکن است ما این تقریب بکنیم بگوییم وجدانا معنای امور و اوامر متفاوت است و امور جمع امر است، اوامر جمع آمره‌ای هست که به معنای امر است، آمره را به معنای، گفتند امر و اِمار و ایمار آمره به یک معنا هستند جمعش را هم اوامر گفتند. اوامر ولو جمع آمره است ولی آمره‌ای که به معنای امر است، پس بنابراین از اینکه معنای اوامر و معنای امور مختلف است ما می‌فهمیم که امری که مرادف آمره هست با امری که واحد امور هست مختلف است، استدلال این است. عرض کردم اصل این استدلالات یک نوع پیچیدگی دارد، روشن‌تر از همه این هست که ما همان را، امر دو تا معنا ازش می‌فهمیم، که بخواهیم از امور بگوییم امور با اوامر دو تا معنا دارد، اوامر هم جمع آمره است، آمره هم به معنای امر است، و این پیچ در پیچ بخواهیم استدلال کنیم درست است ولی لقمه دور دهن گرداندن است، اکل از قفاست. وجدانا امر به معنای دستور غیر از امر به معنای واحد امور هست، حالا اینها در اصل هم با هم ارتباط داشته باشند یا نداشته باشند آن خیلی برای ما مهم هم نیست که تحقیق بکنیم که چرا به امری که واحد امور هست امر گفته است، آیا از آن معنا گرفته شده یا وضع مستقل هست، وضع منقول بالکثرة الاستعمال است یا ارتجالی است، آنهایش خیلی مهم نیست ما هم خیلی اثبات اینکه از آن هم گرفته شده خیلی واضح نیست، نه اثباتش واضح است نه انکارش، آن چیزی که ما بالوجدان می‌فهمیم اینکه امر دو تا معنا دارد. یک نکته‌ای دیگری که بحث تمام شد ولی آقای شهیدی یک نکاتی دارند از آقای تبریزی بعضی نکات نقل می‌کنند بعضی بحث‌های خوبی هست بحث‌های جالبی است ولی من یک نکتۀ کلی در این بحث می‌خواهم عرض بکنم، مثلا آقای تبریزی بعضی چیزها را، عبارت‌های را آوردند آقای شهیدی می‌گویند که معلوم نیست این عبارت درست باشد اشکال می‌کنند که اصلا درست بودنش، صحبت‌هایی دارند که بعدا اشاره می‌کنم. ولی من یک مطلب کلی می‌خواهم عرض بکنم، آن این است که به نظر من ما برای فهم معنای امر به معنای طلب و امر به معنای واحد امور اینکه معنایش چی است به استعمالات کنونی مراجعه نکنیم، حالا صرفنظر از اینکه این استعمالات کنونی آقای تبریزی یک عبارتی را می‌گوید صحیح است آقای شهیدی می‌گوید صحیح نیست، حالا درست است یا غلط است آن را کار ندارم. آقای صدر یک عبارتی را آورده آقای شهیدی آن عبارت را تأویل می‌کنند، فردا من یک توضیحی در مورد بعضی‌هایش می‌دهم ولی اصل قضیه این است که من فکر می‌کنم ممکن است بعضی از این واژه‌ها در گذر زمان تغییر کرده باشد و تغییر به این معنا نه اینکه اصلا یک معنای دیگر پیدا کرده باشد، یک مقداری حک و اصلاح شده باشد یعنی یک مقداری از دایره‌اش گاهی اوقات کاستی نسبت به دایره‌اش ایجاد می‌شود گاهی اوقات فزونی ایجاد می‌شود. این است که تصور می‌کنم بهتر است به جای اینکه ما در مثال‌های فرضی بحث را دنبال کنیم که مثلا آقای تبریزی یک مثال زده آقای شهیدی می‌گوید نه این مثال معلوم نیست درست باشد که حالا بحث کنیم واقعا درست است یا درست نیست، تتبع بر آن قدیمی‌ها، این مهم‌تر از این هست که ما سر چیزهایی که حالا فوقش این است نتیجه‌گیری هم کردیم تازه می‌فهمیم که الآن امر به چه معنا به کار می‌بریم. باز با اصالة عدم التغییر عدم النقل می‌خواهیم به قبل ببریم، اصالة عدم النقل هم متوقف بر این هست که تتبع کرده باشیم نقلی صورت، شواهد بر تغییر معنایی پیدا نکنیم، به جای این کارها از اوّل تتبع‌مان را در قدیمی‌ها بگذاریم اگر یک چیزی هم مثالی به ذهنمان می‌رسد که شاهدی بر مطلبی است ببینیم مشابه این مثال در چیزهای قدیمی هست یا نیست؟ آقای شهیدی مثلا، حالا آنها را بعد فردا من توضیح می‌دهم که شیوۀ بحث را در مثال‌های فرضی قرار ندهیم، در مثال‌های واقعی، من در اصول معجم یک کاری که خیلی بهش مقید بودم و خیلی هم وقتم را می‌گرفت اینکه سندی که برای تمرین یا برای درس ذکر می‌کردم واقعی باشد، یک دانه سند فرضی نگفتم، در حالی که خیلی وقت‌ها سندهای فرضی راحت می‌شد آن مدعایی که آدم دارد را راحت بیان کند با یک سندهای فرضی. این تلاش می‌کردم واقعی باشد که انسان با واقعیت‌ها مواجه باشد، این هم به نظر می‌رسد آدم برود در مثال‌های واقعی. آقای شهیدی البته نوعا مثال‌هایی که زده واقعی است از این جهت ارزشمند است، ولی یک سری مثال‌های غیر واقعی هم در لابلای این بحث‌ها از آقایان دیگر وارد شده و ایشان به تناسب مشابهات بحث‌هایی در مورد آن کرده، حالا من فردا به بعضی از این بحث‌ها اشاره می‌کنم ولی سبکی که خودم می‌پسندم این است که مثال مثال قدیمی باشد و این خیلی مهم است حالا آن نکته‌ای که می‌خواهم فردا مثال بعضی چیزهایش را توضیحی می‌دهم. من تصورم این هست که امر حتی به معنای طلب از معنایی که، معنای قرآنی‌اش تغییر کرده این را حالا فردا توضیح می‌دهم یک تغییراتی امر در آن دوران‌ها امر یک معنایش یک کمی با این امری که ما بعدا داریم فرق کرده و این را فردا توضیح خواهم داد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد